

ایران در جنگ

Farrokh, Kaveh

سرشناسه: فرخ، کاوه

عنوان و نام پدیدآور: ایران در جنگ: از چالدران تا جنگ تحمیلی/کاوه فرخ؛ ترجمه شهربانو صارمی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۷۶۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۷۸-۳۴۱-۷

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Iran at War: 1500-1988.

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: ایران — تاریخ نظامی

موضوع: Iran -- History, Military

موضوع: تاریخ نظامی

موضوع: Military history

موضوع: ایران — تاریخ — قرن ۱۰ ق. — ۱۴

موضوع: Iran -- History -- 16-20th centuries

موضوع: ایران — تاریخ — قرن ۱۴

موضوع: Iran -- History -- 20th century

شناسه افزوده: صارمی، شهربانو، ۱۳۴۳، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ الف۴/ف۱۱۶ DSR

رده‌بندی دیویی: ۳۵۵/۰۰۹۵۵

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۹۷۷۸۹۲

ایران در جنگ

از چالدران تا جنگ تحمیلی

دکتر کاوه فرخ

ترجمه شهربانو صارمی



این کتاب ترجمه‌ای است از:
Iran at War, 1500-1988
Dr. Kaveh Farrokh
Osprey Publishing, 2011



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

* * *

دکتر کاوه فرخ

ایران در جنگ

از چالدران تا جنگ تحمیلی

ترجمه شهریانو صارمی

چاپ اول

۱۳۹۷

۱۱۰۰ نسخه

چاپ رسام

حقوق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۴۱-۷

ISBN: 978-600-278-341-7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۹۵۰۰۰ تومان

فهرست

مقدمه ۷

بخش اول: صفویان

۱. ظهور صفویان ۱۱
۲. شاه اسماعیل و جنگ چالدران ۲۱
۳. تحول در ارتش صفوی (۹۳۰-۱۱۳۵ ه.ق.) ۴۷
۴. حفظ امپراتوری (۹۳۰-۹۹۵ ه.ق.) ۷۱
۵. شاه عباس کبیر ۸۷
۶. سه پادشاه و انحطاط (۱۰۳۸-۱۱۰۶ ه.ق.) ۱۱۱
۷. سقوط، هرج و مرج و اشغال ۱۲۳

بخش دوم: نادرشاه

۸. برآمدن نادرشاه (۱۱۴۸-۱۱۶۰ ه.ق.) ۱۴۷
۹. ارتش جدید ایران (۱۱۳۸-۱۱۶۰ ه.ق.) ۱۵۳
۱۰. شکست افغان‌ها از نادر (۱۱۳۹-۱۱۴۱ ه.ق.) ۱۶۵
۱۱. جنگ با امپراتوری عثمانی و فتح دوباره مناطق شمالی ایران و قفقاز (۱۱۴۲-۱۱۴۸ ه.ق.) ۱۷۷
۱۲. لشکرکشی‌های نادر به هند و آسیای مرکزی (۱۱۴۹-۱۱۵۲ ه.ق.) ۱۹۳
۱۳. جنگ‌های قفقاز و جنگ‌های جدید با عثمانی (۱۱۵۳-۱۱۶۰ ه.ق.) ۲۰۵

بخش سوم: زندیه

۱۴. برآمدن کریم‌خان و زندیه (۱۱۶۰-۱۱۷۶ ه.ق.) ۲۱۵
۱۵. تحکیم قدرت در مناطق داخلی و غرب ایران (۱۱۶۷-۱۱۹۳ ه.ق.) ۲۳۳

۱۶. ارتش ایران در دوران زندیه (۱۱۶۰-۱۲۰۸ ه.ق)..... ۲۴۳
 ۱۷. جنگ در خلیج فارس و بصره (۱۱۶۶-۱۱۹۳ ه.ق)..... ۲۵۱
 ۱۸. سقوط زندیه و برآمدن قاجار (۱۱۹۳-۱۲۰۸ ه.ق)..... ۲۶۵

بخش چهارم: قاجاریه

۱۹. آغامحمدخان قاجار (۱۱۹۹-۱۲۱۱ ه.ق)..... ۲۷۵
 ۲۰. ارتش قاجار (۱۲۱۵-۱۲۶۴ ه.ق)..... ۲۹۹
 ۲۱. جنگ‌های ویران‌کننده ایران و روسیه (۱۲۱۸-۱۲۴۱ ه.ق)..... ۳۱۳
 ۲۲. ناکامی در شرق و جنگ با عثمانی (۱۲۲۸-۱۲۶۴ ه.ق)..... ۳۳۳
 ۲۳. طولانی‌ترین دوران فرمانروایی قاجارها: ناصرالدین‌شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ه.ق)..... ۳۴۷
 ۲۴. انقلاب مشروطه..... ۳۷۵
 ۲۵. جنگ جهانی اول: ایران بر لبه پرتگاه..... ۳۹۷

بخش پنجم: پهلوی

۲۶. شورش‌های پس از جنگ و برآمدن رضاشاه (۱۲۹۸-۱۳۰۴ ه.ش)..... ۴۲۵
 ۲۷. ارتش ایران (۱۳۰۰-۱۳۲۰ ه.ش)..... ۴۵۳
 ۲۸. جنگ جهانی دوم و حمله انگلیس و شوروی به ایران..... ۴۶۳
 ۲۹. جنگ سرد: تلاش‌های شوروی برای تجزیه ایران..... ۴۸۹
 ۳۰. تحولات پس از جنگ تا سقوط مصدق (۱۳۲۵-۱۳۳۲ ه.ش)..... ۵۰۹
 ۳۱. ارتش ایران: توسعه، استقرار و مشکلات (۱۳۲۵-۱۳۵۷ ه.ش)..... ۵۲۷
 ۳۲. انقلاب اسلامی: ظهور پاسداران و درگیری‌های نظامی..... ۵۵۹

بخش ششم: جنگ ایران و عراق

۳۳. حمله عراق به ایران..... ۵۹۳
 ۳۴. آزادی خوزستان (۱۳۶۰-۱۳۶۱ ه.ش)..... ۶۲۱
 ۳۵. بن‌بست: کشیده شدن جنگ به درون عراق (۱۳۶۱-۱۳۶۴ ه.ش)..... ۶۳۷
 ۳۶. تسخیر فاو و آخرین حمله ایران به بصره..... ۶۶۱
 ۳۷. پایان جنگ..... ۶۸۷
 کتاب‌شناسی..... ۷۱۵
 نمایه..... ۷۴۱

مقدمه

ایران در جنگ در واقع دنباله کتاب سایه‌های صحرا، ایران باستان در جنگ است. بار دیگر این سؤال اصلی مطرح می‌شود: ایران یا پارس؟ همان‌طور که در مقدمه سایه‌های صحرا گفته شد، هر دو صحیح است. یونانیان از امپراتوری هخامنشی ایران با عنوان «پرسیا» (Perseeya) یا پارس یاد می‌کردند، نامی که بعدها وارد واژگان غرب و اروپا شد. ایرانیان خود را منتسب به ایران (سرزمین آریاییان) می‌دانند؛ آریاییان در اصل ائتلافی بودند از مادها، پارس‌ها و ایرانیان شمالی که نژادشان در حال حاضر عمدتاً منقرض شده است. انقراض امپراتوری ساسانی در اواسط قرن هفتم میلادی به دنبال حمله اعراب نقطه پایانی بود بر تاریخ پیش از اسلام ایران یا پارس. هرچند این سرزمین مسخر شد و اسلام جای باورهای زرتشتی را گرفت، هویت فرهنگی ایران به بقای خود ادامه داد. سرانجام این صفویان بودند که قلمرو متحد ایران را با مرزهایی تقریباً نزدیک به دوران ساسانی از نو احیا کردند. توجه به این نکته مهم است که ایران از زمان تشکیل آن در هزاران سال پیش، کشوری بوده با تنوع زبانی، قومی و دینی. صفویه در سنت واقعاً متنوع ایران، سلسله‌ای ایرانی و در عین حال ترک‌زبان بود که واژه‌های ترکی بسیاری وارد مجموعه واژگان نظامی ایران کرد. این پدیده به پارسی شدن^۱ یا تمدن ترکی-ایرانی معروف است که در آن هم ایرانیان و هم ترک‌ها در میراث این تمدن کهن سهیم هستند (و این مشارکت ادامه دارد). حتی وقتی شاه اسماعیل صفوی در آستانه جنگ چالدران به سال ۹۲۰ ه.ق نامه‌ای به زبان ترکی آذری برای سلیم یاوز^۲ سلطان عثمانی فرستاد، او پاسخ وی را به فارسی داد!

خوانندگان توجه خواهند داشت که گردها، لرها، شمالی‌ها، فارس‌ها، آذری‌ها و سایر

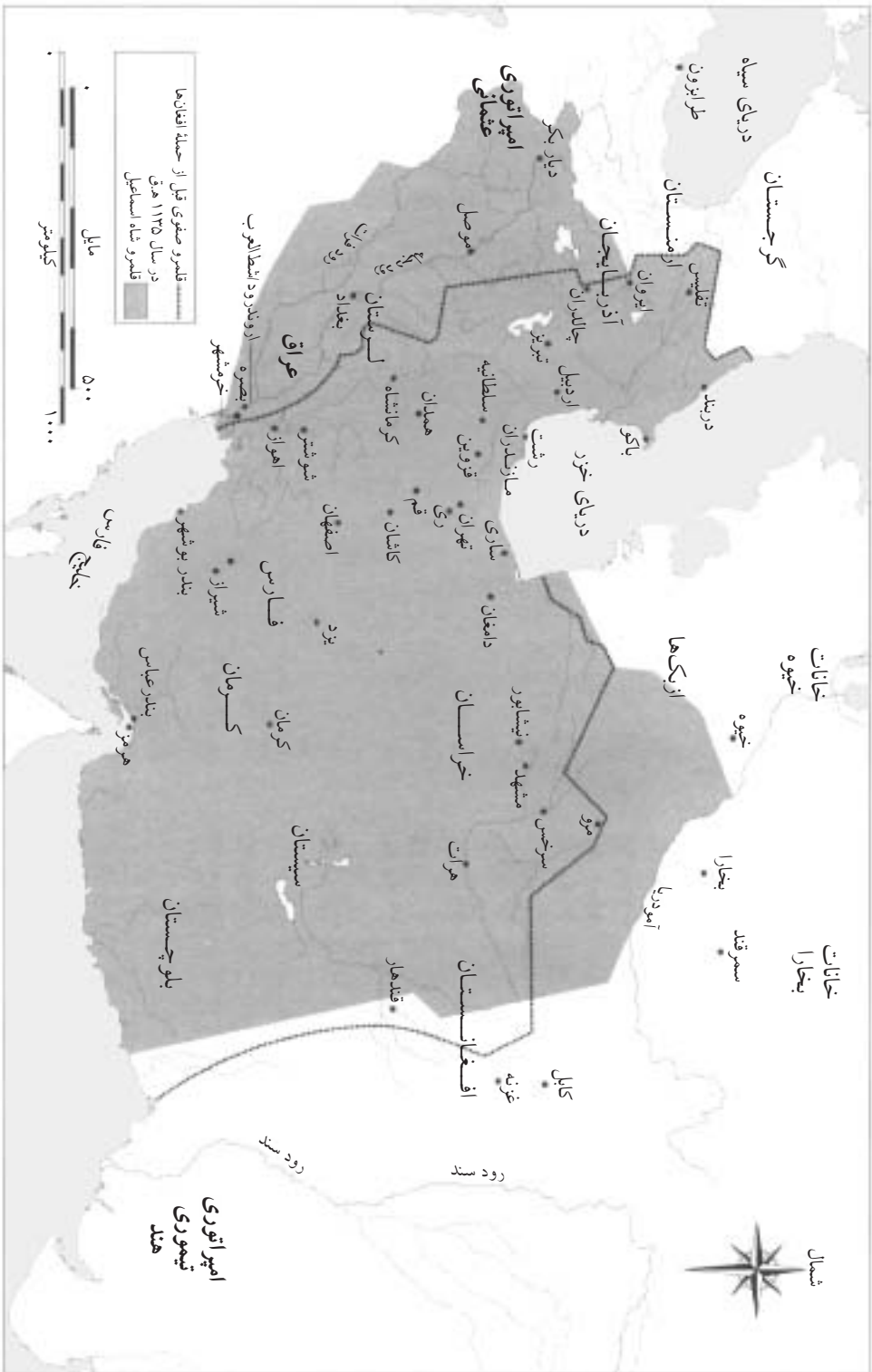
۱. تأثیر عمیق فرهنگ، هنر، زبان، ادبیات و هویت پارس. — م.

۲. به معنی سختگیر، مهیب. — م.

اقوام ایران، طی سده‌ها جنگ، در پیروزی و شکست دوشادوش هم جنگیده‌اند — آنچه آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد تاریخ کهن ایران و گستردگی دامنه فرهنگ پارسی در دورانی بس طولانی است. ایران در جنگ خلاصه‌ای از تاریخ نظامی ایران را از زمان صفویان تا پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۶۷ ه.ش پیش روی خوانندگان قرار می‌دهد و آن‌ها در جریان تاریخ جنگی ایران طی زمامداری صفویان، نادرشاه، زندیه، قاجارها، پهلوی و به دنبال آن آغاز جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ ه.ش و جنگ ایران و عراق قرار می‌گیرند. چند فصل نیز به تحولات پیچیده اجتماعی و سیاسی در تاریخ ایران می‌پردازد، از جمله موارد در خور توجهی نظیر رسمیت یافتن تشیع به‌مثابه مذهب رسمی ایران در دوران شاه اسماعیل، رویدادهای مربوط به دوران مصدق در سال ۱۳۳۲ ه.ش و انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ ه.ش. خوانندگان علاقه‌مند به جنبه‌های غیرنظامی این دوره‌ها به آثار مربوطه در منابع و یادداشت‌های پایانی ارجاع داده شده‌اند.

ایرانیان کشورشان را به ققنوس تشبیه می‌کنند که در طول تاریخ بارها و بارها از خاکستر خویش برخاسته تا تمامیت، استقلال و فرهنگ خود را در طول سده‌ها حفظ و از آن دفاع کند. یکی از عوامل اصلی بقای آن استقامت و پایداری نیروی نظامی ایران در سراسر تاریخ این کشور بوده است. به‌راستی سرباز ایرانی در پیروزی و شکست مقابل آزمون زمانه تاب آورده است.

بخش اول
صفویان



ظهور صفویان

هموار شدن راه صفویان

ورود صفویان به عرصه تاریخ ایران در اوایل سده دهم ه.ق، به معنی ظهور اولین امپراتوری واقعاً متحد ایرانی قرن‌ها پس از سقوط ساسانیان به دست اعراب در نیمه قرن اول ه.ق بود. ظهور صفویان حاصل تحولات دوران فرمانروایی خلفای عرب، ظهور سلسله‌های ایرانی در فلات ایران و آسیای مرکزی و شورش ابومسلم خراسانی و بابک خرمدین و به دنبال آن‌ها حملات ترک‌ها و مغول‌ها بود.

همان‌طور که آنتینگ‌اوزن گفته، ایران پس از فتوحات اعراب مسلمان «استقلال خود را از دست داد، اما هویت فرهنگی خود را هرگز».^(۱) ایران به یقین جولانگاه فاتحان بود: مقدونیان، اعراب، ترک‌ها و مغول‌ها. هویت ایرانی نه تنها مستحیل و نابود نشد، بلکه بارها و بارها همچون ققنوس از نو سر برآورد.^(۲) زبان و فرهنگ ایرانیان مغلوب تقریباً هر بار فاتحان را از پای درآورد.^(۳)

تمدن‌های پارسی شده آن تمدن‌هایی هستند که به انحای مختلف تحت تأثیر فرهنگ و زبان ایران پس از اسلام و پارس پیش از اسلام قرار گرفته‌اند.^(۴) تمدن‌های پارسی شده فقط به فارس‌ها یا دیگر اقوام ایرانی مانند کردها، لرها و دیگران محدود نمی‌شوند. در واقع بسیاری از این تمدن‌ها در اصل ترک بوده‌اند، از جمله ترک‌های سلجوقی،^(۵) امیر تیمور (تیمور لنگ) و جانشینان تیموری او در هند؛^(۶) ایرانیان با اقوام ترک آسیای مرکزی، قفقازی‌ها و آسیای غربی در زمینه فرهنگ، هنر، معماری، موسیقی، ارزش‌ها و سنت‌ها پیوندهای مشترک و قدرتمندی دارند.^(۷)

دامنه زبان فارسی و سنت ادبی آن در پی حمله مغول به ایران تا آناتولی در غرب کشیده شد (۶۱۷-۶۵۸ ه.ق).^(۸) این امر تأثیر عمیقی در ترک‌های عثمانی آناتولی داشت. ازبکان

آسیای مرکزی، دشمنان خونی صفویان، تحت تأثیر عمیق فرهنگ ایرانی بودند (و هستند). امروزه نیز طنین تملیق میراث قدرتمند ترک و ایرانی، از حاشیه‌های شرقی آسیای مرکزی تا سواحل اژه به گوش می‌رسد. شاهان صفوی در دربار خود به ترکی آذری سخن می‌گفتند و واژه‌های ترکی زیادی وارد مجموعه واژگان نظامی ایران کردند.^(۹) ترکیه اکنون میزبان بزرگ‌ترین گروه از کردزبانان غرب ایران در خاورمیانه است. در واقع تمدن پارسی شده پدیده‌ای است که مرزهای نژاد، زبان و نیز مرزهای سیاسی جدید و حتی دین را درمی‌نوردد. مؤلفان غربی پایداری سنن تاریخی و فرهنگی ایران را ناشی از داشتن «حس مشترک در قبال شکوه باستان و مباهات به هویت»^(۱۰) و «تأثیرپذیری و انعطاف خوی و سرشت ایرانی» می‌دانند.^(۱۱) بخشی از این انعطاف‌پذیری شاید ناشی از رغبت ایرانیان به پذیرش بخش زیادی از آداب و فرهنگ فاتحان و گنجاندن آن‌ها در حیطه فرهنگ ایرانی باشد.^(۱۲) پس از فتح ایران به دست مسلمانان (در سال‌های ۱۶-۳۰ ه.ق)، خلفای اموی (۴۱-۱۳۲ ه.ق) اقدامات ضدایرانی تبعیض‌آمیزی پیش گرفتند. زبان و فرهنگ ایرانی به منظور امحای آن آماج حمله قرار گرفت، منابع عربی حاکی از وجود قوانین سفت و سخت علیه آن‌هایی است که به زبان فارسی سخن می‌گفتند.^(۱۳) به‌رغم تلاش‌های امویان، فرهنگ و زبان ایران باستان سیزده سده به‌خوبی تاب آورد. امویان با ایرانیانی که به اسلام گرویده بودند نیز رفتاری تبعیض‌آمیز داشتند. به گفته کلسن، اعراب به‌رغم پذیرش الگوی حکومتی ساسانیان برای اداره امپراتوری خود، نظامی از «طبقه‌بندی قومی را به کار گرفتند که در آن ایرانیان در معرض تبعیض قرار داشتند».^(۱۴) معاویه خلیفه اموی (۱۵-۶۰ ه.ق) در نامه‌ای به زیاد ابن ابیه دستور داد به ایرانیان دستمزد پایین‌تر و کارهای پست‌تر داده شود؛ هنگام عبادت در صورت حضور اعراب از بقیه تمیز داده شوند؛ و آن‌ها را از ازدواج با زنان عرب منع کند (مردان عرب اجازه داشتند با زنان ایرانی ازدواج کنند).^(۱۵) معاویه به‌صراحت می‌گوید «با آن‌ها [ایرانیان] هرگز رفتاری برابر با اعراب نشود».^(۱۶) از جمله قوانین تبعیض‌آمیز دیگر در مورد غیراعراب این بود که فقط افرادی سزوار فرمانروایی بودند که «خون خالص عرب» در رگ‌هایشان جاری باشد.^(۱۷) عباسیان پس از رسیدن به خلافت (۱۳۲-۶۵۶ ه.ق) نتوانستند مانع اوج‌گیری نارضایتی در سرزمین‌های ایرانی شوند. تا اوایل سده سوم ه.ق بخش اعظم ایرانیان روزه‌روز بیشتر از خلافت بیزار و بیمناک می‌شدند.

در سال ۲۰۱ ه.ق بابک خرم‌دین (۱۸۰-۲۲۳ ه.ق) در آذربایجان قیام کرد.^(۱۸) هدف او متحد کردن ایرانیان به منظور قیام جمعی در برابر خلافت بود و در این راه پیشرفت چشمگیری داشت. تا سال ۲۲۲ ه.ق بابک و پیروانش کنترل قسمت‌های وسیعی از شمال غرب ایران را در دست گرفته بودند. شمار جنگجویان او بین ۱۰۰,۰۰۰ تا ۲۰۰,۰۰۰ تن

گزارش شده که شاید اغراق‌آمیز باشد، اما نشان از حامیان فراوان وی دارد.^(۱۹) مقاومت بابک در سال ۲۲۳ ه.ق با شکست از یک فرمانده ایرانی که از سوی خلافت مأموریت یافته بود به پایان رسید.^(۲۰) قلعه بابک در کوه‌های کلیبر — شرق استان آذربایجان — خالی شد، بابک به اسارت درآمد و به دستور خلیفه معتصم (فرمانروایی ۲۱۹-۲۲۷ ه.ق) تا حد مرگ شکنجه شد. بیشتر بازماندگان قیام بابک به بیزانس در غرب گریختند و برخی برای گریز از دست سربازان خلیفه به خدمت ارتش بیزانس درآمدند.^(۲۱) هرچند خلافت موفق به شکست نظامی یک جنبش مستقل ایرانی شده بود، یاد و خاطره بابک باقی ماند. بازماندگان قیام او در ایران به تدریج جذب فرقه‌های مختلف اسلامی شدند.^(۲۲) با وجود شکست قیام، هویت ایرانی از بین نرفت. در آذربایجان بود که صفویان و شخص شاه اسماعیل به منظور احیای استقلال ایران دست به کار شدند.

فردوسی شاعر بزرگ (حدود ۳۲۹-۴۱۶ ه.ق) در دوران حاکمیت غزنویان^۱ که در اصل ترک‌هایی از آسیای مرکزی و به لحاظ فرهنگی ایرانی شده بودند منظومه حماسی شاهنامه را سرود. شاهنامه حس ملی‌گرایی ایرانی را با احیای داستان‌های پهلوانان ایرانی پیش از اسلام، اساطیر، و شکوه و افتخار دیرین آن برانگیخت. این اثر تأثیر بسیار مهمی در تحولات سیاسی تمدن‌های پارسی‌شده آن زمان و پس از آن داشت.^(۲۳)

بین سال‌های ۶۱۶ تا ۶۱۸ ه.ق چنگیزخان، فاتح مغول (۵۴۹-۶۲۴ ه.ق)، امپراتوری قدرتمند خوارزمشاهیان را (که بر مبنای فرهنگ ایرانی بنیاد شده بود) در آسیای مرکزی، شهر هرات و بیشتر قسمت‌های خراسان و نیز آذربایجان از بین برد.^(۲۴) شهرهای بزرگ یکی پس از دیگری نابود شد. در نیشابور خراسان، شهر بزرگ علم و معرفت خوارزم، به معنای واقعی کلمه خون در خیابان‌ها جاری بود. مغول‌ها مردان، زنان و کودکان را سر بریدند و از سرهای آن‌ها کله‌منارهای خوفناک ساختند و لاشه سگ‌ها و گربه‌ها را دور این کله‌منارها چیدند.^(۲۵) اسپران در بیشتر مواقع به صورت جمعی به خارج از شهرهای فتح‌شده انتقال می‌یافتند، برخی به بردگی می‌رفتند و بقیه اعدام می‌شدند. تقریباً چهار دهه بعد، هولاکو خان (۶۱۴-۶۶۳ ه.ق)، نوه چنگیزخان، بین سال‌های ۶۵۴-۶۵۸ ه.ق به ایران و عراق امروزی تاخت. مغولان پس از قتل و غارت و تجاوز در ایران، به بین‌النهرین در غرب سرازیر شدند. غارت بغداد به دست هولاکو در سال ۶۵۶ ه.ق منتهی به مرگ خلیفه مستعصم و نابودی خلافت عباسی شد.^(۲۶) چنان‌که تخمین زده می‌شود، میلیون‌ها ایرانی طی حمله مغول کشته شدند و بسیاری نیز در نتیجه قحطی پس از حمله جان سپردند.^(۲۷) هولاکو پادشاهی خود را در ایران بنیان گذاشت که با حکومت اخلافتش معروف به ایلخانان، هشتاد سال دوام آورد.^(۲۸)

۱. سرودن شاهنامه در دوران حاکمیت سامانیان که سلسله‌ای ایرانی تبار و فرهنگ‌دوست بودند آغاز شد و در دوره حاکمیت غزنویان به پایان رسید. — م.

هرچند حمله مغول به نحو هولناکی ویرانگر بود، نتایج مثبتی هم داشت.^(۲۹) اول آن که قلمرو هولاکو بر قلمرو امپراتوری ایران قبل از اسلام منطبق بود. پس از صدها سال ایران چیزی بیش از یک اصطلاح جغرافیایی شد؛ نهادی سیاسی که دیگر ارتباطی با خلافت نداشت. این امر بعدها مبنای کشور ایران با حاکمیت یک خاندان بومی ایرانی قرار گرفت. فرمانروایان ایلخانی در زمینه دین رفتاری مداراجویانه داشتند که نتیجه آن رونق گرفتن تفسیرهای دینی متنوع بود، به ویژه در تشیع که در آینده به دین رسمی صفویه تبدیل شد.^(۳۰) با وجود گستردگی فقر در ایران پس از حمله مغول، فرهنگ ایران در دوره ایلخانان از نو شکوفا شد.^(۳۱) به رغم سده‌ها حکومت بیگانه، نوعی نوزایی فرهنگی قدرتمند رخ داد که سرانجام در دوران صفویان تجلی یافت.

عملیات نظامی فاتح دیگری از آسیای مرکزی به نام امیر تیمور یا تیمور لنگ (فرمانروایی ۷۷۱-۸۰۷ ه.ق) برای ایران همان قدر ویرانگر بود که حمله مغول‌ها. در زمان ورود تیمور در سال ۷۸۲ ه.ق، خاندان‌های محلی کوچک جایگزین قدرت مغول شده بودند و هر یک ارتش خود را داشتند. حاصل این امر ایرانی تکه‌پاره بود که توان مقابله منسجم با حملات تیمور را نداشت. سببیت تیمور در ایران باورکردنی نبود؛ از جمله اقدامات رعب‌انگیز او برافراشتن کله‌منارهای مخوف از جمجمه‌های ۷۰,۰۰۰ تن از سکنه اصفهان بود که جرئت کرده بودند در برابر او مقاومت کنند.^(۳۲)

شهرهای ایران در زمان ورود تیمور شاهد ظهور شبه‌نظامیانی بود که بسیاری از آن‌ها از میان فرقه‌های صوفیانه عارف‌مسلك برخاسته بودند. فرقه شیعه و متصوف سربداران خراسان از جمله فرقه‌های شبه‌نظامی بود که جنگاورانی بسیار زنده داشت. قیام سربداران پس از تجزیه حکومت مغول از سال ۷۴۵ ه.ق تا تسلیم مقابل تیمور در اوایل دهه ۷۸۰ ه.ق ادامه داشت. هنگام ورود تیمور، جلایریان که از حکومت‌های بازمانده دوره مغول بودند هنوز در بخش‌هایی از غرب ایران و عراق قدرت را در دست داشتند، اما قدرتشان رو به افول بود. کردها و ترکمان‌ها نیز در کوه‌های آناتولی سرسختانه مقابل قوای تیمور مقاومت کردند.

تیمور برخلاف دستاوردهای نظامی شگفت‌انگیزش، در امر تعیین جانشین ناموفق بود. سرانجام جانشینان او (معروف به تیموریان) موقعیت خود را در شرق ایران، افغانستان و بیشتر بخش‌های آسیای مرکزی تثبیت کردند. از جمله برجسته‌ترین فرمانروایان تیموری، سلطان حسین بایقرا بود که در شهر هرات و ایالت خراسان حامی اصلی هنر، زبان و ادبیات فارسی به شمار می‌رفت.^(۳۳)

پیامد سیاسی درازمدت عملیات نظامی تیمور خلأ قدرتی بود که منجر به جنگ داخلی میان مراکز متعدد قدرت شد، به ویژه میان آق‌قویونلو (حدود ۷۸۰-۹۰۸ ه.ق) و قراقویونلو

(حدود ۷۷۷-۸۷۳ ه.ق)، ائتلافی از ترکمان‌های ایرانی‌شدهٔ آذربایجان و آناطولی که در اصل حاصل اضمحلال قدرت مغول بودند.^(۳۴) آق‌قویونلوها خود را به‌شدت و به‌صراحت با ایران و فرهنگ آن یکی می‌دانستند و خود را پادشاهان ایرانی می‌خواندند.^(۳۵)

در سدهٔ نهم ه.ق با شکست قراقویونلو به دست تیمور، رهبر آن‌ها قرایوسف ناگزیر به مصر گریخت. پس از مرگ تیمور، قرایوسف بازگشت تا پایگاه قراقویونلو را از نو در آذربایجان تثبیت کند. قراقویونلو به قدرتی مهم تبدیل شد، بغداد را چهار سال بعد تسخیر کرد و سرانجام کنترل بیشتر بخش‌های شرقی آناطولی، غرب ایران و بخش‌هایی از شمال و جنوب غرب ایران را تا سواحل خلیج فارس در دست گرفت.

تیمور در سال ۸۰۶ ه.ق سرزمین‌هایی را در دیاربکر، در شرق آناطولی به آق‌قویونلوها بخشیده بود. آن‌ها به‌سبب سلطهٔ قراقویونلو توان گسترش استیلای خود را نداشتند، تا آن‌که اوزون حسن (۸۲۷-۸۸۲ ه.ق) در سال ۸۷۲ ه.ق رهبر قراقویونلو را که جهان‌شاه نام داشت شکست داد.^(۳۶) قراقویونلو یک سال بعد کاملاً از میدان به در شد و آق‌قویونلو دشمن خطرناکی برای تیموریان از آب درآمد. در سال‌های ۸۸۰-۸۸۱ ه.ق قوای آق‌قویونلو شامل سربازان بومی ایرانی (کردها، لرها و فارس‌ها) و نیز اعراب بود.^(۳۷)

پس از سقوط شهر قسطنطنیه در سال ۸۵۷ ه.ق به دست عثمانی‌ها، قدرت‌های اروپایی با منظرهٔ موحش ارتش قدرتمند عثمانی مواجه شدند که با قهر راه خود را به درون قارهٔ اروپا می‌گشود. اروپاییان ناامید از یافتن راهی برای از میان برداشتن تهدید عثمانی دوباره به شرق روی آوردند، به امید یافتن یک تیمور جدید. آن‌ها اوزون حسن (فرمانروایی ۸۵۷-۸۸۲ ه.ق) را یافتند، یکی از متنفذترین رهبران آق‌قویونلو. او در سال ۸۶۲ ه.ق با داویت امپراتور طرابزون متحد شد، اما ترک‌های عثمانی کوتاه‌زمانی بعد در سال ۸۶۵ ه.ق این پادشاهی را نابود کردند.^(۳۸) هیئت‌های ونیزی در سال‌های ۸۶۷ و ۸۷۵ ه.ق اوزون حسن را متقاعد ساختند در برابر ترک‌های عثمانی دست به عملیات نظامی بزنند.^(۳۹) جنگ‌های ارزنجان (۸۷۵ ه.ق) و ترجان (۸۷۷ ه.ق) به وقوع پیوست. تابستان ۸۷۷ ه.ق اوزون حسن در اوتلوق بئلی، بالادست فرات، از سلطان محمد دوم شکست سختی خورد؛ پیروزی عثمانی تا حد زیادی به دلیل توپخانهٔ قدرتمند آن‌ها بود.^(۴۰) این امر روشن می‌کند که چرا سومین هیئت ونیزی به سرکردگی جوسافات باربارو در متقاعد کردن اوزون حسن برای حمله‌ای دیگر به عثمانی ناکام ماند، هرچند عثمانی هم توان ساقط کردن اوزون حسن را نداشت.

آذربایجان: زادگاه صفویان

آذربایجان به سنگر مهمی برای جلوگیری از ورود ترک‌های عثمانی به ایران و قفقاز تبدیل

شد. این ایالت و ساکنان آن در دوران صفوی عزم راسخ خود را برای دفاع از ایران به نمایش گذاشتند.^(۴۱) آذربایجان از نظر تاریخی به ولایتی به همین نام در محدوده شمال غرب ایران، پایین دست رودخانه ارس اطلاق می‌شد. قلمرو قفقاز امروزی در جمهوری آذربایجان فعلی که بالای رود ارس قرار دارد تا ۲۷ مه ۱۹۱۸م/۵ خرداد ۱۲۹۷ ه.ش به این نام شناخته نمی‌شد.^(۴۲) در منابع کلاسیک، شمال رود ارس «آلبانیا» و جنوب ارس «ماد آتروپاتن» (آذربایجان ایران) خوانده شده است.^(۴۳)

تا ورود مهاجمان ترک سلجوقی در قرن پنجم ه.ق، زبان فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی مانند گیلکی و کردی در آذربایجان ایران رواج داشت.^(۴۴) با وجود تغییر زبان طی سده‌های بعد، فرهنگ و زبان فارسی ایرانیان بومی پس از ورود ترک‌های سلجوقی از بین نرفت.^(۴۵) هرچند مهاجمان سلجوقی به یقین ترک بودند، مجذوب فرهنگ و فناوری اتباع ایرانی خود شدند.^(۴۶) به گفته کاظم زاده، اوایل سده هفتم ه.ق عناصر ترکی در اران و آذربایجان «به سبب نفوذ ... تمدن ایرانی به سرعت در حال ناپدید شدن بود».^(۴۷) رواج زبان ترکی در آلبانیا/اران و آذربایجان در دوره مغول و دوره‌های پس از آن شدت گرفت. با این حال، ادبیات از جمله کتاب نزهة المجالس در قرن هفتم ه.ق حکایت از رواج زبان فارسی در آذربایجان و قفقاز دارد و چنان که برمی‌آید زبان‌های ایرانی هنوز از میان نرفته بود. منابع ادبی به روشنی نشان می‌دهد که شهرهایی مانند تبریز حداقل تا چهار سده پس از ورود ترک‌های سلجوقی ایرانی‌زبان باقی مانده بودند. سیاحانی که از این ولایت دیدن می‌کردند وجود زبان‌های ایرانی را تا اواخر سده یازدهم ه.ق گزارش کرده‌اند.^(۴۸)

نیای بلافضل شاه اسماعیل اول و صفویه، شیخ صفی‌الدین اردبیلی (حدود ۶۵۰-۷۳۵ ه.ق)، ایرانی و کُرد بود.^(۴۹) شیخ زاهد گیلانی، رهبر روحانی قرن هفتم (۶۱۳-۷۰۰ ه.ق)، صفی را به جانشینی خود برگزید و دخترش را به عقد و ازدواج وی درآورد.^(۵۰) نام صفوی از نام شیخ صفی گرفته شده است. تصوّف و فرقه‌های عرفانی پیشینه‌ای دور و دراز در ایران داشتند، سابقه آن‌ها و فرقه‌های کُرد نظیر «اهل حق» یا «پارسان» به دوران کهن پیشاسلامی برمی‌گردد.^(۵۱) شیخ صفی مدعی بود کنیه‌اش به واسطه امام هفتم شیعیان، موسی کاظم [ع] (شهادت ۱۸۳ ه.ق)، به محمد [ص] می‌رسد.^(۵۲) این ادعا به اخلاف شیخ صفی به ارث رسید از جمله به شاه اسماعیل، بنیانگذار سلسله صفوی.

پس از حمله مغول، فرقه‌های صوفی و عرفانی محبوبیت و رواج زیادی یافتند، چرا که موجب تسلاهی روحی و روانی مردم می‌شدند.^(۵۳) در این اوضاع و احوال شیخ صفی نه تنها در شهر زادگاه خود اردبیل بلکه در شمال ایران و شرق آناتولی پیروان بسیاری یافت. اطلاعات چندانی از نقش شیخ صفی در سازماندهی مقاومت آذربایجان مقابل مهاجمان

مغول در طی بیش از سه دهه در دست نیست (۶۹۹-۷۳۵ ه.ق).^(۵۴) در مرحله‌ای بین دوره شیخ صفی و شاه اسماعیل، خاندان صفوی شیعه شد. به گفته مشکور، شیخ صفی و پسرش صدرالدین سنی شافعی بودند، اما صفویه از زمان خواجه‌علی به تشیع گروید.^(۵۵) رومر که در مورد زمان روی آوردن خاندان صفوی به تشیع بررسی‌های بسیاری انجام داده استدلال می‌کند که گواه قاطع یا صریحی درباره این مسئله وجود ندارد.^(۵۶)

در زمان شیخ جنید (فوت ۸۶۰ ه.ق) فرقه صفویه از عرفان محض به جاه‌طلبی‌های نظامی و سیاسی روی آورد.^(۵۷) شیخ جنید نه تنها رهبری عرفانی بلکه جنگجویی بود که ۵,۰۰۰ جنگاور صوفی او عمیقاً تحت تأثیر باورهای روحانی فرقه صفوی اردبیل قرار داشتند.^(۵۸) آن‌ها در مقام جنگجویانی دلیر و سهمگین خیلی زود شهرت زیادی کسب کردند.^(۵۹) ظاهراً نزاعی میان جنید و جعفر، یکی از برادران شیخ ابراهیم متوفی [پدر جنید]، در گرفت. در حالی که جانشینی در رهبری از پدر به پسر می‌رسید، جعفر اندیشه‌های جنید درباره الهیات را به چالش کشید.^(۶۰) در نتیجه جنید اردبیل را ترک کرد و سرانجام به شرق آناتولی رفت. در یکی از عملیات‌های خود تلاش کرد طرابزون را تسخیر کند، اما با خبر رسیدن سلطان عثمانی عملیات را رها کرد.^(۶۱) در دیاربکر با اوزون حسن آق‌قویونلو متحد شد. اوزون حسن خواهرش خدیجه‌بیگم را به عقد جنید درآورد، به این ترتیب اتحاد آن‌ها بیش از پیش تقویت شد. حال جنید و اوزون حسن متحدانی راسخ در برابر قراقویونلو بودند.^(۶۲) اوزون حسن به یقین ارزش جنگجویان سهمگین جنید را می‌دانست، همان‌ها که قراقویونلوها را به سال ۸۶۷ ه.ق شکست دادند.^(۶۳)

جنید در سال ۸۶۰ ه.ق در نبرد با شروانشاهان کشته شد.^(۶۴) روشن نیست که آیا جنید قصد داشته از سرزمین شروان برای عبور به سمت شمال به سوی چرکس استفاده کند یا می‌خواست شروان را فتح کند و از آن به منزله پایگاهی برای فتوحات آینده در ایران بهره گیرد. آنچه روشن است این‌که جعفر و جهانشاه به تحریک شروانشاه خلیل سلطان به ضدیت با او پرداختند.^(۶۵)

به‌رغم این فاجعه بزرگ، با رسیدن ردای رهبری به حیدر پسر جنید، تبار صفوی به بقای خود ادامه داد. او وقت را تلف نکرد و اتحاد صفوی با آق‌قویونلو را با ازدواج با عالمشاه‌بیگم، دختر اوزون حسن، تحکیم کرد.^(۶۶) پس از مرگ اوزون حسن، با وجود یعقوب پسر نیمه‌یونانی اوزون حسن که حضور قوای مجهز و آموزش‌دیده صفوی را در قلمرو آق‌قویونلو تهدیدی جدی می‌پنداشت، روابط با خاندان آق‌قویونلو به سردی گرایید.^(۶۷)

حیدر کوتاه‌زمانی قبل از مرگ خود به سال ۸۹۴ ه.ق، ملهم از رؤیایی که در آن امام

علی [ع] را دیده بود، دستور داد پیروانش کلاه دوازده‌تَرک بر سر بگذارند، هر تَرک به نشانه یکی از امامان شیعه.^(۶۸) از آن به بعد پیروان حیدر به قزلباش (در ترکی به معنی سرخ‌سر) معروف شدند.^۱ حیدر جنگجویی برجسته بود که به سبب ساختن استادانه زره و جوشن خود و نیز دادن تمرین‌های نظامی و آموزش فنون جنگی به پیروان صوفی‌اش معروفیت داشت.^(۶۹) در این زمان قزلباش منحصراً به جنگجویان دینی گفته می‌شد که اسلام شیعی را به ضرب شمشیر گسترش می‌دادند.^(۷۰)

حیدر مانند پدرش جنید مردانش را به سوی قفقاز راهبر شد، در شمال تا داغستان و چرکس پیش رفت و حتی با آلان‌های مسیحی ایرانی‌زبان جنگید (آستیاپی‌های امروزی). شروانشاه فرخ‌یسار در دو عملیات اول حیدر در سال‌های ۸۸۸ (یا ۸۹۱ ه.ق) و ۸۹۲ ه.ق به او اجازه عبور داد. گرمی روابط در طول سومین عملیات حیدر به سال ۸۹۴ ه.ق، زمانی که او شماخی پایتخت شروان را نیز غارت کرد، به سردی گرایید. فرخ‌یسار از یعقوب رهبر آق‌قویونلو یاری خواست و او ۴,۰۰۰ تن گسیل داشت. فرخ‌یسار با کمک آن‌ها حیدر را قاطعانه شکست داد و حیدر در ۲۰ رجب ۸۹۴ ه.ق در جنگ تبرسران، نه‌چندان دور از محلی که تقریباً سه دهه قبل جنید به خاک افتاده بود، کشته شد.^(۷۱) با این همه، پیشاپیش شالوده یک نهضت قدرتمند شیعی بر مبنای طریقت صفوی گذارده شده بود. صفویان از قبل در آذربایجان، قفقاز، ایران، عراق و شرق آناتولی حمایت نوکیشان را برای هدفی که داشتند جلب کرده بودند.^(۷۲)

یادداشت‌ها

۱. به نقل از Ettinghausen, 1972, p. 1; Farrokh, 2004, pp. 276-91.
 ۲. مکی، ۱۳۷۰، ص ۶۷.
 ۳. نگاه کنید به بحث لیمبرت،
 ۴. Limbert, 1987, pp. 50-5.
 ۵. رجوع شود به مقالاتی در *Encyclopedia Iranica* از جمله Özgüdenli, O., "Persian Manuscripts in Ottoman and Modern Turkish Libraries," and Luther, "Alp Arslān."
 ۶. Lehmann, F., "Zaher ud-Din Babor – Founder of Mughal Empire," *Encyclopaedia Iranica* (online ed.).
 ۷. Frye, 1989, p. 236.
 ۸. Newman, 2006, p. 18.
- دو حمله عمده انجام گرفت، اولی توسط چنگیزخان در سال‌های ۶۱۶-۶۱۸ ه.ق و دومی از سوی نوه او هلاکوخان در سال‌های ۶۵۴-۶۵۸ ه.ق.

۱. علت این نامگذاری سرخ بودن این کلاه‌های دوازده‌تَرک بود. —م.

9. Price, 2005, p. 68; Savory, 1980, p. 213.
10. Lewis, 2004, p. 46.
11. Savory, 1994, p. 246.
12. Limbert, 1987, p. 51.
۱۳. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۴، ص ۴۲۳؛ نگاه کنید به زرین کوب، ۱۳۷۸.
14. Clawson, 2005, p. 17.
۱۵. بلاذری، ص ۴۱۷؛ تاریخ سیستان، ص ۸۲؛ تاریخ قم، صص ۲۵۴-۲۵۶.
۱۶. همان.
۱۷. ممتحن، ۱۳۶۸، ص ۱۴۵.
18. Frye, 1989, p. 115.
19. Whittow, 1996, pp.195, 203, 215.
20. Frye, 1989, pp.115, 130.
21. Whittow, 1996, p. 195.
22. Yarshater, 1985, p. 1005.
23. Woodhead, 1983, p. 174.
۲۴. برای جزئیات بیشتر درباره این درگیری‌ها نگاه کنید به
Turnbull, 2003a, pp. 20-7, and Turnbull, 1980.
25. Mackey, 1998, p. 69.
26. Savory, 1994, p. 246.
27. Mackey, 1998, p. 69.
28. Hawting, 2005, p. 153.
29. Savory, 1994, p. 246.
۳۰. موضوع اختلاف سنی و شیعه در اسلام گسترده و پیچیده است و علما و مورخان دینی مفصل
به این موضوع پرداخته‌اند. به خوانندگان توصیه می‌شود رجوع کنند به
Halm, 2007; Lalani, 2000; Lewis, 1994; Momen 1987; Rogerson, 2007; and Wollaston,
2005.
31. Limbert, 1987, p. 69.
32. Black, 2004, p. 75.
33. Singh, 2002, p. 135.
34. Savory, 1994, p. 246; Newman, 2006, pp. 9-10.
۳۵. شواهد مربوطه از نامه‌ها و نوشته‌های سلاطین عثمانی به رهبران آق‌قویونلو به دست آمده است.
در مواردی سلطان عثمانی رهبران آق‌قویونلو را با عنوان شاهنشاه ایران، خدیو عجم و سلطان
سلاطین ایران مخاطب قرار داده است.
Bosworth and Bulliet, 1996, p. 275;
اوزون حسن عنوان پادشاه ایران را برگزید، Van der Leeuw, 2000, p. 81.
36. Savory, 1980, p. 19.
37. Nicolle, 1990, p. 35.
38. Lockhart, 1991, p. 377.
39. Ibid.
40. Babinger, 1978, pp. 314-5; Savory, 1994, p. 44.
41. Kazemzadeh, 1991, p. 5.
42. Matini, 1989, p. 445.
۴۳. رجوع کنید به
Justin 23.4.13; Strabo XI, 13; Bostock, J. and Riley, H. T., *The Natural History of Pliny*
(1890, pp. 27-8).
- همچنین نگاه کنید به
"Albania, Caucasus" in *Encyclopaedia Britannica*, 1911; Farrokh, 2004, pp.121-2.

44. Strabo 11.13.1; Thomas, 1977, p.45; Atabaki, 2000, pp. 8-9.
۴۵. ادامه فرهنگ ایران پس از دوران سلجوقی را در استفاده از اسامی جغرافیایی کهن ایران مانند سهند، اردبیل، تبریز و میانه می توان دید و نیز در ادامه استفاده از شیوه های کشاورزی و الگوهای استقرار. Planhol, 1966, p. 305; Planhol, 1960.
۴۶. به نقل از Planhol, "Lands of Iran," *Encyclopedia Iranica*.
47. Kazemzadeh, 1950, p. 5; Yaqut al-Hamavi, 1866, p. 173.
۴۸. از جمله این افراد اولیا چلبی جهانگرد اهل عثمانی بود.
49. Tarverdi and Massoudi, 1971, pp. 60, 61, 63;
- رجوع کنید به Meyers, *Konversations-Lexikon*, Vol. XII, p. 873
و نسخه آلمانی آن،
Persien-Geschichte des neupersischen Reichs; Savory, Ebn Bazzazz, Darvis Tawakkoli
b. Esmā'il b. Hājī Ardabīlī.
50. Tarverdi and Massoudi, 1971, pp. 60, 61, 63.
51. Izady, 1992, pp. 137-62.
52. Roemer, 1991, p. 198.
۵۳. معطوفی، ۱۳۸۲، ص ۶۱۷.
54. Van der Leeuw, 2000, p. 198.
۵۵. مذهب شافعی، شاخه نزدیک به تشیع؛ مذهب شافعی را اغلب شیعیانی برمیگزیدند که تظاهر به سنت می کردند (Roemer, 1001, p.195)؛ مشکور، ۱۳۷۸، ص ۲۶۵.
۵۶. نگاه کنید به Roemer, 1991, pp. 194-200.
- موضوع تشیع و رای بحث این کتاب است. برای تحلیل دقیق تر نگاه کنید به
Savory, 1980, 1987; Melville, 1996; Mazzaoui, 2003; and Newman, 2006.
۵۷. معطوفی، ۱۳۸۲، ص ۶۱۸.
58. Krejčí and Krejčová, 1990. p. 151.
۵۹. زرین کوب، ۱۳۷۸، ص ۶۵۸.
۶۰. این موضوع به افکار متمایل به تشیع جنید مربوط می شد که مخالف سنت گرایی جعفر بود.
زرین کوب، ۱۳۷۸، ص ۶۶۱; Roemer, 1991, p. 200;
61. Roemer, 1991, p. 204.
62. Savory, 1980, p. 19.
63. Roemer, 1991, p. 202.
64. Savory, 1980, p. 17; Roemer, 1991, p. 202.
۶۵. زرین کوب، ۱۳۷۸، ص ۶۶۱; Roemer, 1991, p. 202.
۶۶. به حلیمه بیگم هم معروف بود.
67. Savory, 1980, p. 19.
68. Ibid.
۶۹. زرین کوب، ۱۳۷۸، صص ۶۶۰-۶۶۱.
70. Krejčí and Krejčová, 1990, p. 152.
71. Savory, 1980, p.18.
72. Krejčí and Krejčová, 1990, p. 152.

شاه اسماعیل و جنگ چالدران

گریختن اسماعیل

از حیدر سه پسر بر جای ماند: [سلطان] علی، ابراهیم و اسماعیل (حدود ۸۹۲-۹۳۰ ه.ق). یعقوب همه آن‌ها و مادرشان (خواهر خود یعقوب) را در دژ استخر فارس زندانی کرد.^(۱) علی، نامزد جانشینی، پس از مرگ یعقوب به دست رستم دیگر رهبر آق‌قویونلو آزاد شد. جنگ داخلی میان آق‌قویونلو بالا گرفته بود و رستم به توانایی علی برای تهییج فرقه صفوی به نفع خود امید بسته بود. رستم در سال ۹۰۰ ه.ق نگران از قدرت‌گیری روزافزون خاندان صفوی در صدد دفع آن‌ها برآمد. علی و برادرانش که به نیت او پی برده بودند^(۲) همان سال به اردبیل گریختند. قوای رستم در میانه راه به آن‌ها رسیدند و جنگ در گرفت و علی همراه با ۷۰۰ تن از جنگجویانش در جنگ کشته شدند.^(۳) علی برادرش اسماعیل را جانشین خود و رئیس طریقت صفویه تعیین کرده بود.^(۴) اسماعیل به اردبیل رسید، اما از آنجایی که آق‌قویونلوها هنوز در تعقیب وی بودند، حامیانش برای حفظ امنیت وی، او را به لاهیجان در گیلان بردند.^(۵)

پرتره‌ای اروپایی از شاه اسماعیل او را با موهای سرخ و خصوصیات هندواروپایی تصویر کرده است که نشان‌دهنده تبار نیمه‌کرد اوست.^(۶) اسماعیل تبار ترکمانی، یونانی و گرجی نیز داشت.^(۷) تلاش زیادی برای اختفای خاستگاه کُردی اسماعیل شد تا از اخلاف خاندان پیامبر [ص] معرفی شود.^(۸) اسماعیل مانند آذری‌های امروزی دوزبانه بود و به فارسی و ترکی آذری سخن می‌گفت.^(۹) به ترکی آذری اشعار بسیاری سرود و نوشته‌هایش به زبان مادری کمک زیادی به پیشرفت زبان ترکی آذری کرد.^(۱۰) با این همه، اسماعیل در اشعارش به روشنی پیوندهای خود با ایران باستان را یادآور می‌شود.^(۱۱) در مجموع به نظر می‌رسد اسماعیل بسیار باهوش، سخاوتمند، شیعه‌ای متعهد و از نظر اخلاقی به فکر تأمین رفاه و آسایش مردم خود بوده است.^(۱۲) اسماعیل اغلب به منظور توزیع مساوی غنایم میان

سربازانش بخش مهمی از سهم غنایم خود را می‌بخشید و به سبب همین سخاوت بود که سربازانش به‌شدت به وی وفادار بودند.^(۱۳) اسماعیل جنگجویی قوی، هولناک و دلیر بود و استعداد زیادی در کمان‌کشی داشت. از سوی دیگر، بسیار خشن بود چنان‌که دربارهٔ مخالفان خود و سنی‌های هم‌وطنش رحم و شفقت چندانی نشان نداد.

در سال ۹۰۵ ه.ق اسماعیل در دوازده یا سیزده‌سالگی همراه مریدان پدرش از گیلان عازم اردبیل، موطن روحانی طریقت صفوی، شد.^(۱۴) طی سفر به اردبیل، ۱۵۰۰ تن از مریدان طریقت صفوی از سوریه و آسیای صغیر بدو پیوستند.^(۱۵) حاکم آق‌قویونلوی اردبیل مخالف ورود اسماعیل بود و او را مجبور کرد به منطقهٔ تالش بین گیلان و آذربایجان بازگردد. در طول زمستان ۹۰۴-۹۰۵ ه.ق شروانشاه فرخ‌یسار و حاکم آق‌قویونلو هر دو سعی کردند اسماعیل را به قتل برسانند یا در تالش اسیر کنند. اسماعیل در سال ۹۰۵ ه.ق دوباره عازم اردبیل شد و از مریدانش در سراسر آسیای صغیر و سوریه خواست در آذربایجان به او بپیوندند. هزار ترک آناتولی یا صوفی ترکمان به او پیوستند.^(۱۶) تابستان سال ۹۰۶ ه.ق که اسماعیل به آذربایجان رسید، ۷۰۰۰ مرید از قبایل ترکمان افشار، قاجار، استاجلو، روملو، شاملو، تکلو ورساق و ذوالقدر را در انتظار خود دید. به احتمال زیاد اسماعیل در آذربایجان بود که برای به‌چنگ آوردن قدرت سیاسی در ایران شروع به تدارک کرد.

ترکمان‌های قزلباش که ستون اصلی سواره‌نظام شاه اسماعیل را تشکیل می‌دادند پایه و اساس ارتش اولیهٔ او بودند.^(۱۷) آن‌ها برحسب طایفه در واحدها یا دسته‌های مختلف سازماندهی شده بودند. چنان‌که از منابع برمی‌آید در جنگ چالدران به سال ۹۲۰ ه.ق، آن‌ها بهترین زره و جوشن فولادی شیراز را به تن کرده بودند، سپرهای مقاوم داشتند و اسب‌هایشان نیز برگستوان‌دار بوده است. سلاح‌هایشان عبارت بود از گرز، شمشیر خمیده، خنجر، نیزه و تجهیزات لازم برای تیراندازی.^(۱۸) کلاهخودهایشان مقاوم و چنان طراحی شده بود که تا حد ممکن در نبرد تن‌به‌تن از آن‌ها محافظت کند. قزلباش‌ها کلاه‌های دوازده‌ترک تشریفاتی را نیز که مظهر دوازده امام شیعه بود بر سر می‌گذاشتند. وفاداری شدید آن‌ها به اسماعیل و باورشان به شکست‌ناپذیری او، جنگجویان قزلباش را جنگجویانی وفادار و ثابت‌قدم می‌کرد. بعد از مدتی کوتاه و در پی پیروزی‌های اسماعیل بر آق‌قویونلوها جنگجویان فارس، آذری، گُرد و تالش در ایران به او پیوستند.^(۱۹)

گمان می‌رود سلاح گرم را برای اول بار ونیزی‌ها در دوران آق‌قویونلو به‌مثابهٔ بخشی از یک استراتژی کلی به منظور تشویق آق‌قویونلوها برای رابطه با اروپا به ایران برده باشند، مخصوصاً در دوران اوزون حسن.^(۲۰) حیدر پدر شاه اسماعیل در زمان محاصرهٔ گلستان به سال ۸۹۳ ه.ق از توپ استفاده کرد.^(۲۱) شاه اسماعیل در چند عملیات از توپخانه استفاده

کرده و حداقل در یک مورد که به سال ۹۱۰ ه.ق مربوط می‌شود شمنخال به کار برده بود. با وجود این، ایرانیان در سال ۹۲۰ ه.ق در جنگ چالدران از سلاح گرم استفاده نکردند. اسماعیل پس از گردهمایی بزرگ تابستانی ۱۰۵۰۰ تن از مریدانش در آذربایجان، دو گزینه پیش رو داشت: می‌توانست سربازان نآزموده‌اش را برای رویارویی با آق‌قویونلوها به آذربایجان ببرد یا به شروان در قفقاز حمله کند. شروان عاجل‌ترین دشمن اسماعیل محسوب می‌شد چرا که هم پدرش حیدر و هم پدربزرگش جنید جان خود را در جنگ با شروانشاهان از دست داده بودند.

اسماعیل از رودخانه گُر/کورا گذشت و تا شهر بندری دربند در کنار دریای خزر تاخت.^(۲۲) جمعیت غیرنظامی دربند با ورود او شهر را خالی کردند. ارگ محلی مقاومت کرد. پاسخ اسماعیل محاصره‌ای بسیار کارآمد بود که بیست روز به طول انجامید. مدافعان دربند از تک‌تک برج‌های خود با تیر و کمان و نیزه دفاع کردند. صفویان برای حفر نقب به سه تلاش ناموفق دست یازیدند، آن‌گاه گودالی بزرگ زیر یکی از برج‌ها کردند، آن را با چوب پر کردند و آتش افروختند. این کارشان مؤثر افتاد و فرمانده پادگان دربند تسلیم شد. تسخیر دربند به دست اسماعیل اهمیت نظامی زیادی برای ارتش وی داشت. از شهر تجهیزات نظامی فراوانی به دست آمد، به‌ویژه جوشن (زره پیراهن‌مانند متشکل از صفحات مقاوم) که بلافاصله بین سربازان توزیع شد.^(۲۳) اواخر پاییز سال ۹۰۶ ه.ق، هنگامی که سرانجام با فرخ‌یسار در نبرد گلستان روبه‌رو شد، این تجهیزات بی‌تردید به کار اسماعیل و سربازانش آمد.^(۲۴) حاصل نبرد موفقیتی چشمگیر برای اسماعیل بود: ارتش ۷۰۰۰ نفری او سپاه نیرومند ۲۷۰۰۰ نفری فرخ‌یسار را نابود کرد، خود فرخ‌یسار نیز کشته شد.^(۲۵) اسماعیل پس از جنگ به سمت جنوب، به سوی شهر بندری باکو در کنار دریای خزر حرکت کرد.^(۲۶) شهر به سرعت محاصره و اندکی بعد تسلیم اسماعیل شد. او جسد شروانشاهان درگذشته را از قبر بیرون کشید و به تلافی مرگ پدر و پدربزرگش آتش زد. موفقیت‌های اسماعیل در برابر شروانشاهان شأن و منزلت او را میان سپاهیان و مریدانش بالا برد.

شکست آق‌قویونلوها و فتح تبریز

در سال ۹۰۶ ه.ق که اسماعیل وارد آذربایجان شد، آق‌قویونلوها برای حل و فصل اختلافاتشان در ایران به مصالحه رسیده بودند. الوند میرزا حاکم آذربایجان، اران (جمهوری آذربایجان کنونی)، دشت مغان و دیاربکر در شرق آناتولی بود. در این زمان مراد میرزا نیز عهده‌دار امور ایالات فارس و کرمان و شهرها و مناطق شمال غربی نزدیک به آذربایجان (زنجان، همدان و قزوین)، مرکز (اصفهان)، کاشان (در مرکز)، ری (نزدیک تهران فعلی) و قم بود.

برنامه اسماعیل این بود که از راه ارس به ایران بازگردد و در شیراز دست به عملیات نظامی بزند، اما ورود الوندمیرزا به قفقاز وی را از این کار بازداشت. الوندمیرزا ۳۰,۰۰۰ سوار با خود داشت، عثمان سلطان ترکمان متحد وی و ۱۰,۰۰۰ سوار از گنجه او را همراهی می‌کردند.^(۲۷) این دو به هم پیوستند تا با دو فرمانده ارشد شاه اسماعیل یعنی غرابری قاجار و حلواچی اوغلو مقابله کنند که سواره نظامی به نسبت کوچک داشتند و در مجموع تعدادشان به ۵,۰۰۰ تن می‌رسید. غرابری قاجار کشته شد، اما الوندمیرزا ۵,۰۰۰ تن از افراد سواره نظامش را از دست داد. او ناراضی از نتیجه جنگ، نیروهایش را برای رویارویی نهایی در برابر اسماعیل به کار گرفت. این امر اسماعیل را واداشت تا راهی نخجوان شود و خود را برای مقابله با الوندمیرزا آماده سازد.

شاه اسماعیل با ۷,۰۰۰ سرباز وارد شُور (نزدیکی‌های نخجوان) شد و حلواچی اوغلو را در این کارزار به فرماندهی ارشد سپاه برگزید. تابستان ۹۰۷ ه.ق الوندمیرزا و حلواچی اوغلو در نبردی خونین درگیر شدند که از سپیده دم تا شامگاه طول کشید.^(۲۸) برآوردها متفاوت است، اما به گزارش عالم‌آرای صفوی تا ۱۸,۰۰۰ تن از سربازان الوندمیرزا کشته شدند.^(۲۹) پایان قطعی نبرد هنگامی بود که شاه اسماعیل با شمشیر خمیده‌اش به سوی صفوف الوندمیرزا راه گشود تا پای دشمن حامل بیرق را قطع کند.^(۳۰) الوندمیرزا و باقیمانده سربازانش از میدان گریختند. آن‌گاه سپاهیان اسماعیل به اردوگاه رهاشده الوندمیرزا هجوم بردند و طلا و نقره فراوانی نصیب آن‌ها شد.^(۳۱)

اسماعیل پس از پیروزی چشمگیر بر الوندمیرزا وارد تبریز شد و تاجگذاری کرد. اسماعیل با وجود آن‌که به زبان ترکی (و نیز فارسی) سخن می‌گفت، عنوان ایرانی «شاه» را به عنوان مغولی-ترکی «خان» ترجیح داد.^(۳۲) شاه اسماعیل مانند پادشاهان ساسانی عهد باستان، پادشاه سراسر ایران شناخته می‌شد.^(۳۳) چنان‌که از کتب تاریخی ایران برمی‌آید، صفویان و شاه اسماعیل خود را وارثان امپراتوری باستانی ایران می‌پنداشتند.^(۳۴) به گفته سیوری، اسماعیل به سنت کهن پادشاهی ایران یا فرّ (به معنی دقیق کلمه شکوه شاهانه/شکوه الهی) که ریشه در دوران پیش از اسلام داشت متوسل شد.^(۳۵) درست است که اسماعیل مدعی بود از نسل پیامبر اسلام است،^(۳۶) اما خود را از اخلاف یزدگرد سوم (فرمانروایی ۶۳۲-۶۵۱ م) آخرین فرمانروای ساسانی نیز می‌دانست.^(۳۷) شاه اسماعیل نسخه‌ای از شاهنامه را برای پسر و جانشینش شاه تهماسب اول (فرمانروایی ۹۳۰-۹۸۴ ه.ق) سفارش داد.^(۳۸)

شاه اسماعیل رهبر طریقت صوفی-مذهبی صفوی در اردبیل نیز بود. او فقط شاه ایران نبود بلکه پیر، مرشد، یا حتی مرشد بزرگ پیروانش محسوب می‌شد که مرید، غازی یا صوفی نامیده می‌شدند. از مریدان انتظار می‌رفت کاملاً به مرشد خود یعنی شاه اسماعیل

وفادار باشند. از آنجایی که بیشتر مردم کشور سنی‌مذهب بودند و تعداد روحانیون شیعه اندک بود، ایجاد یک طبقه روحانی شیعه در ایران کار ساده‌ای نبود. اسماعیل روحانیون شیعه را از کشورهای دیگر «دعوت» کرد: گروهی از علمای شیعه پس از فتح بغداد در سال ۹۱۴ ه.ق از عراق امروزی و گروهی دیگر از سوریه آمدند.^(۳۹) بعدها در دوران حکومت شاه سلطان حسین، علمای شیعه از مناطق دوری همچون لبنان نیز می‌آمدند.^(۴۰)

تشیع در کنار احساس نیاز به احیای هویت ایرانی به عامل مهمی در برانگیختن سربازان برای مقابله با تاخت و تازهای عثمانی بدل شد که تا حدی ناکامی عثمانی، ابرقدرت نظامی آن روزگار، را در تسخیر ایران توضیح می‌دهد. اروپاییان که وحشت عمیقی از ارتش قدرتمند عثمانی داشتند به سرعت مجذوب صفویان شدند. آلبوکرک دریاسالار پرتغالی حتی تا آنجا پیش رفت که مدعی شد شاه اسماعیل «آذرخشی است که قادر مطلق برای تباهی اسلام فرستاده است».^(۴۱) گفته آلبوکرک به یقین نابجا بود چرا که اسماعیل حرمت زیادی برای پیامبر اسلام قایل بود و ادعا می‌کرد از نسل اوست، اما تردید نیست که اسماعیل التفاتی به شاخه سنی اسلام نداشت و عزم راسخ او برای حذف تسنن به خوبی مشخص است. او به سرعت دست به کار اعدام سنی‌هایی شد که در گرویدن به تشیع مقاومت نشان می‌دادند. دو واقعه مهم از این دست در هرات و بغداد رخ داد؛ در این شهرها عالمان دینی، دانشوران و حتی شاعران سنی‌مذهب به تیغ شمشیر سپرده شدند.^(۴۲) لودویکو دی وارتما، سیاح سده شانزدهم م/دهم ه.ق، از قتل سنی‌مذهبان به دست شاه اسماعیل سخن گفته است.^(۴۳) از سوی دیگر، در شهرهایی که تعداد شیعیان زیاد بود از اسماعیل استقبال می‌شد مخصوصاً در کاشان و قم.^(۴۴) در آذربایجان که زادگاهش بود و نیز شرق آناتولی از وی برای ترویج تشیع حمایت‌های زیادی به عمل آمد.

هرچند قزلباشان منبع اصلی قدرت نظامی شاه اسماعیل به حساب می‌آمدند، او به تدریج برپایی نوعی دستگاه حکومتی را در پیش گرفت که مستقل از آن‌ها بود. شاه اسماعیل در اواخر حکومتش، به‌ویژه پس از جنگ فاجعه‌بار چالدران در سال ۹۲۰ ه.ق، بیش از پیش اشراف ایرانی را به مقامات اجرایی بالا گمارد.^(۴۵) این امر به یقین خوشایند مراکز اصلی قدرت قزلباشان نبود. در دوران تهماسب اول، جانشین شاه اسماعیل، نخستین گام برای به‌کارگیری قفقازی‌ها در ارتش برداشته شد. هرچند روحانیت شیعه به یقین صاحب نفوذ بود، ایران صفوی شاه اسماعیل را نمی‌توان به صورت تک‌بعدی حکومتی دین‌سالار تعریف کرد.^(۴۶)

تأمین امنیت فلات ایران به دست شاه اسماعیل

کوتاه‌زمانی پس از بر تخت نشستن شاه اسماعیل، خبر رسید که الوند میرزا به خود آمده و با

۵۰,۰۰۰ سرباز تازه‌نفس آماده جنگ می‌شود. دوسوم از ارتش الوندمیرزا را سربازان عثمانی تشکیل می‌دادند که استانبول تجهیز کرده بود. این امر نشان می‌داد که عثمانی از قابلیت نظامی اسماعیل‌باخبر و احتمالاً از شوق و حمیت مبلغان شیعه او نگران است.

این بار آق‌قویونلوها به رهبری مرادمیرزا با نیرویی ۳۰,۰۰۰ نفره که دوسوم آن‌ها عثمانی بودند وارد معرکه شدند.^(۴۷) این جنگ از آن جهت اهمیت داشت که اسماعیل توپ را جلو صفوف ارتش خود قرار داد. به نقل از عالم‌آرای صفوی، تا مرادمیرزا به سواره‌نظام خود دستور حمله داد «توپ [ارتش اسماعیل] ۲۵ گلوله شلیک کرد و ۷,۰۰۰ ترکمان و عثمانی را کشت».^(۴۸) دو تن از فرماندهان عثمانی به نام‌های عثمان‌پاشا و زال‌پاشا در طول جنگ کشته شدند. کل تلفات عثمانی‌ها و ترکمان‌ها حدود ۱۸,۰۰۰ تن بود.^(۴۹) این جنگ از آن رو مهم بود که کارایی توپ در برابر سواره‌نظام، به‌ویژه سربازان آموزش‌دیده عثمانی را نشان داد. به‌رغم این موفقیت، شاه اسماعیل همیشه از توپ به‌مثابه سلاحی متعارف استفاده نمی‌کرد.

آق‌قویونلوها به رهبری مرادمیرزا و متحدان عثمانی قوای عظیمی مشتمل بر ۱۲۰,۰۰۰ سرباز گرد آوردند. شاه اسماعیل فقط ۱۲,۰۰۰ جنگجوی قزلباش جمع کرد.^(۵۰) اوایل تابستان ۹۰۹ ه.ق جنگ در حومه همدان آغاز شد. قوای عثمانی و ترکمان در هفت ردیف به صف شده بودند. جنگ سختی بود، اما شهامت و دلوری اسماعیل یک بار دیگر نتیجه را تعیین کرد. او گروهی ۲,۰۰۰ نفره از بهترین سواران خود را برای ایجاد شکاف در صفوف دشمن رهبری می‌کرد. اسماعیل تا صف چهارم رخنه کرد و یکی از فرماندهان اصلی عثمانی را قبل از برگشت به صفوف خود به قتل رساند. شوک حاصل از این حمله وحشت‌زیدی در صفوف عثمانی و ترکمان به وجود آورد و موجب گریز بسیاری از میدان جنگ گردید. اردوگاه دشمن غارت شد و قزلباش‌ها بسیاری از سربازان فراری را تعقیب کردند و به قتل رساندند. اسماعیل بار دیگر غالب شده بود؛ این بار تا ۴۰,۰۰۰ جنگجوی عثمانی و ترکمان کشته شدند. قوای اسماعیل به تعقیب آق‌قویونلوهای شکست‌خورده و متحدان عثمانی‌اش پرداخت و آن‌ها را در جنوب تا اصفهان دنبال کرد. در اصفهان جمعیت به استقبال اسماعیل آمد. این بار مرادمیرزا و ۵,۰۰۰ تن از سربازانش به قلعه تبرک پناه بردند. سربازان اسماعیل سوراخ بزرگی در دیوار قلعه به وجود آوردند و به قلعه حمله کردند و ۳,۰۰۰ نفر را در نبرد تن‌به‌تن کشتند.

پس از تسخیر اصفهان، بسیاری از ترکمان‌هایی که در برابر شاه اسماعیل مقاومت کرده بودند تسلیم شدند. به‌رغم این موفقیت‌ها، اسماعیل هنوز می‌بایست با تعدادی از جنگاوران سرسخت آق‌قویونلو مواجه می‌شد. این‌ها دیگر از حمایت عثمانی برخوردار نبودند شاید به

این سبب که استانبول از طلوع اقبال شاه اسماعیل خبردار شده بود و تمایلی نداشت برای حمایت از تقدیر سیاسی و نظامی رو به افول آق‌قویونلوها منابع نظامی بیشتری تلف کند. کار نیروهای جنگی آق‌قویونلو در سال ۹۰۹ ه.ق به پایان نرسید، مرادمیرزا توانست ۷۰,۰۰۰ سرباز دیگر برای هدف خود گرد آورد و اسماعیل را واداشت تا دوباره سپاهی ۳۰,۰۰۰ نفره بسیج کند. آن‌ها در ولایت فارس، در نبردی بزرگ رودرروی هم قرار گرفتند. اسماعیل و جنگجویان او با حملهٔ مستقیم سواره‌نظام به صفوف آق‌قویونلوها جنگ را آغاز کردند و تعداد زیادی از آن‌ها را در جنگ تن‌به‌تن با شمشیر، نیزه و گرز کشتند. آنچه به‌ویژه در این نبرد سرنوشت‌ساز شد بریدن زنجیرهایی بود که توپ دشمن را به جایگاه آن وصل می‌کرد. سواره‌نظام شاه اسماعیل زنجیرها را با تبرهای جنگی سترگ بریدند و آن‌ها را از گاری‌هایی که حملشان می‌کرد جدا ساختند. یک بار دیگر مرادمیرزا از میدان جنگ گریخت و این بار به سوی شیراز رفت. سرانجام در اواخر تابستان ۹۰۹ ه.ق شاه اسماعیل وارد شیراز شد تا مرادمیرزا را برای آخرین بار شکست دهد. این شکست نشانهٔ پایان استیلای آق‌قویونلوها بر ایران بود.^(۵۱)

پیروزی شاه اسماعیل در شیراز سرانجام امنیت را در مرکز، غرب و جنوب ایران تأمین کرد. لشکرهایی از سراسر ولایات فارس، کردستان و کرمانشاه، یزد و کرمان آمدند تا تبعیت خود را از شاه اسماعیل اعلام کنند. این به معنی پایان چالش‌های شاه اسماعیل در ایران نبود. کیا حسین چلاوی حاکم رستم‌دار^۱ اسماعیل را به مبارزه طلبید و زیر بار اقتدار او نرفت. شاه اسماعیل با بسیج ۱۲,۰۰۰ سرباز که شامل قزلباش‌ها، کمانداران و تفنگدارها بود واکنش نشان داد. کیا حسین به مرمت اساسی استحکامات نظامی حوزهٔ خود، به‌ویژه در گلخندان، فیروزکوه و استا پرداخت. این اقدامات مانع پیشروی ارتش اسماعیل نشد. تا قزلباش‌ها وارد رستم‌دار شدند تعداد زیادی از جنگجویان محلی و مازندرانی به آن‌ها پیوستند. الیاس بیگ، یکی از فرماندهان اصلی شاه اسماعیل، کیا حسین را که به قلعهٔ ایرج ورامین پناهنده شده بود تعقیب کرد. قلعهٔ ایرج از پای درآمد و کیا حسین کشته شد، اما مقاومت ادامه یافت. شاه اسماعیل که در این هنگام در قم به سر می‌برد قوای خود را در اواخر زمستان ۹۰۹ ه.ق راهی قلعهٔ گلخندان کرد. این قلعه با استفاده از ادوات محاصره، پرتابه‌های آتشین و سنگ‌اندازها از پای درآمد.^(۵۲) قلعهٔ فیروزکوه بسیار مستحکم‌تر از گلخندان بود و تدارکات زیادی پیش‌بینی شده بود تا محاصره‌های طولانی را تاب آورد. شاه اسماعیل از تجهیزات کارآمدی که برای محاصره داشت از جمله، دژکوب‌ها، سنگ‌اندازها و پرتابه‌های شیشه‌ای پر از مایعات روغنی قابل اشتعال استفاده کرد. روز اول محاصرهٔ فیروزکوه، شاه اسماعیل

۱. نام قدیم شهرستان نور در مازندران. م.

دست به جنگ روانی زد. به طبال‌ها و شیپورچی‌هایش دستور داد پیش از به توپ بستن قلعه پانزده روز تمام، همصدا برای تضعیف روحیه مدافعان بنوازند. این استراتژی پادگان و فرمانده آن علی کیا را اواسط بهار ۹۱۰ ه.ق مجبور به تسلیم کرد. آخرین قلعه، قلعه استا بود. جنگجویان قزلباش پس از عملیات شناسایی به این نتیجه رسیدند که محاصره استا با تجهیزات موجود پرهزینه و طولانی خواهد بود. تصمیم گرفته شد آب قلعه را که از حبله‌رود تأمین می‌شد مسدود کنند. سربازان شاه اسماعیل و مهندسان او آب را با تلاش زیاد و مشکلات فراوان از مسیر خود منحرف کردند. این کار خیلی زود باعث کمبود شدید آب در استا شد و پادگان ۱۲,۰۰۰ نفری آن را مجبور به تسلیم کرد.^(۵۳)

نگاه اسماعیل به غرب

اسماعیل قبل از روی آوردن به شرق و شمال شرق ایران نگاه خود را متوجه پایگاه سستی آق‌قویونلوها یعنی ولایت دیاربکر در شرق ترکیه امروزی کرد. دیاربکر ولایتی بسیار مهم محسوب می‌شد چرا که دیواره دفاعی شمال غرب ایران و شمال بین‌النهرین به شمار می‌آمد.^(۵۴) این منطقه اغلب مورد مناقشه امپراتوری ساسانی و روم شرقی بود^(۵۵) و محل تعدادی از شهرهای مهم مانند دیاربکر (آمد باستانی)، حصن کیف (حصن کیفا)، ماردین، اورفه، جزیره، اوزون و ساسون بود که به استحکامات عالی خود می‌بالیدند.^(۵۶)

اولین شهری که شاه اسماعیل در شرق آناتولی تسخیر کرد حصن‌کیف بود، شهری باشکوه که دیوارهای استوارش محوطه‌ای به قطر تقریباً ۲۰ تا ۲۴ کیلومتر را محافظت می‌کرد. در این دیوارها ۳۶۰ برج بزرگ و کوچک تعبیه شده بود.^(۵۷) شهر در دست سلطان خلیل از طایفه آق‌قویونلو برادر همسر شاه اسماعیل بود. عملیات برای تسخیر شهر با گسیل ۱۰,۰۰۰ سرباز شاه اسماعیل زیر نظر فرمانده قزلباشی به نام محمدبیگ استاجلو شروع شد. در مقابل، سلطان خلیل هم به ذخیره مقدار زیادی ملزومات برای تحمل محاصره‌ای طولانی پرداخت.

استاجلو موفق شده بود بسیاری از نیروهای نظامی بومی هواخواه قزلباش را زیر بیرق اسماعیل گرد آورد. آن‌ها سعی کردند با استفاده از شمشال و سلاح‌های سستی (به‌ویژه تیر و کمان و نیزه) راه خود را به سوی استحکامات سهمگین حصن‌کیف باز کنند، اما موفق نشدند. تسخیرناپذیری استحکامات شهر، استاجلو را به استفاده از توپخانه ترغیب کرد. خمپاره‌اندازی چهارلول را که در دوران سلطنت سلطان یعقوب ساخته شده بود از ماردین آوردند.^(۵۸) توپ پنج‌لول دیگری نیز آوردند که مهندسی ارمنی برای استاجلو ساخته بود. جالب‌ترین گزارش‌ها مربوط به محافظت سربازان استاجلو از توپ‌ها با نوعی «سپر» مخصوص یا دیوار چوبی بود.

هنگام شلیک توپ، این «دیوار» بالا برده می‌شد و بعد آن را پایین می‌آوردند تا توپ را ایمن نگه دارد.^(۵۹) این سیستم «آتش و سپر» تعداد زیادی از استحکامات نفوذناپذیر و برج‌های حصن کیف را نابود کرد. شهر بالاخره پس از دو ماه تسلیم شد. صفویان با ساختن ده کله‌منار از سرهای جداشده دشمنان خود انتقامی سهمگین گرفتند.^(۶۰)

شاه اسماعیل پس از تسخیر موفقیت‌آمیز شرق آناتولی، قفقاز و ایران به بین‌النهرین و جنوب غرب ایران حمله کرد. او عملیات خود را در سال ۹۱۳ ه.ق با تسخیر ماردین شروع و آخرین سنگر آق‌قویونلو را در خاورمیانه نابود کرد.^(۶۱) موصل و بغداد سال بعد سقوط کردند.^(۶۲)

عملیات بسیار مهم دیگر در خوزستان صورت گرفت که زادگاه یک نهضت شیعی افراطی به نام مشعشعیه بود.^(۶۳) شاه اسماعیل با مشعشعیان جنگید و آن‌ها را سرکوب کرد. سید فیاض رهبر آنان کشته شد، اما برادر و جانشینش به نام فلاح اقتدار صفویه را پذیرفت.

جنگ در آسیای مرکزی: ازبک‌ها

سال ۹۰۱ ه.ق که ازبک‌ها در ماوراءالنهر آسیای مرکزی به قدرت رسیدند هنوز بادیه‌نشین بودند. شیبیک‌خان/شیبانی‌خان رهبر ازبک مشتاق بود سرزمین‌های حسین بایقرا را که سال ۹۱۱ ه.ق فوت کرده بود ضمیمه قلمروش کند. در سایه جنگ‌های داخلی میان پسران بایقرا، ازبک‌ها توانستند وارد بخش‌های زیادی از خراسان شوند و شهرهای مشهد، طوس و هرات را اشغال کنند.^(۶۴) به این ترتیب بخش غربی ولایت خراسان در معرض تهدید قرار گرفت. دیری نپایید که ازبک‌ها شاه اسماعیل تازه به قدرت رسیده را به چالش کشیدند.

در سال ۹۱۳ ه.ق، شیبیک‌خان در نامه‌ای به شدت تهدیدآمیز و اهانت‌بار شاه اسماعیل را به جنگ فراخواند.^(۶۵) شاه اسماعیل در این زمان چنان گرفتار جنگ در شرق آناتولی، بین‌النهرین و خوزستان بود که پاسخی نداد، از این رو شیبیک‌خان را به حال خود گذارد تا در شمال شرق قلمرو ایران با فراغ بال ترکتازی کند. با این حال، قصد داشت پس از پایان عملیات در غرب، به خراسان برود. او به بدیع‌الزمان، پسر و وارث سلطان حسین بایقرا متوفی، هم زنده داد.^(۶۶)

سرانجام در سال ۹۱۶ ه.ق شاه اسماعیل آماده عزیمت به شمال شرق شد. تا اواسط پاییز آن سال ارتشی مشتمل بر ۱۷,۰۰۰ سرباز از لرستان، آذربایجان، اران، کردستان، فارس، کرمان، عراق عجم (همدان، قزوین، زنجان، اصفهان، قم، کاشان و ری) و بین‌النهرین و نیز قوای محلی از حوزه خراسان و هرات گرد آورد.^(۶۷) سواره‌نظام سهمناک قزلباش باز نقش محوری در جنگ پیش رو داشت. شمار سربازان ارتش صفوی کمتر بود، در حالی که شیبیک‌خان توانسته بود ۲۸,۰۰۰ تن را که تقریباً همگی سواره‌نظام بودند گرد آورد.

ارتش شاه اسماعیل به سرعت طوس و مشهد را آزاد کرد. وقتی اسماعیل راهی هرات شد شییک خان به سوی شهر مرو در آسیای مرکزی گریخت. تاکتیک شییک خان هوشمندانه بود. شاه اسماعیل انتظار نداشت مجبور به محاصره شود و از این رو تجهیزات لازم را با خود به همراه نیاورده بود. بنابراین می‌بایست به طریقی شییک خان را به فضای آزاد بکشاند. اسماعیل و فرماندهان قزلباش حربۀ کلامی شییک خان را به کار بستند و نامه‌ای اهانت‌آمیز به او نوشتند و اعلام کردند لازم است بلافاصله برای جنگ با شورشیان آذربایجان و دیاربکر محل را ترک کنند و وقتی کارشان تمام شد باز خواهند گشت. شاه اسماعیل برای فریب بیشتر دستور داد ارتش «در حال عقب‌نشینی» او تمام خیمه‌های کهنه را در اردوگاه آتش بزند. نیروی کوچکی مشتمل بر ۳۰۰ سوار زبده قزلباش به رهبری امیربیگ موصولو در جوار اردوگاه سوخته کمین کرد.^(۶۸)

جاسوسان صفوی بسیار فعال بودند و گزارش‌هایشان حاوی آخرین اطلاعات در مورد ارتش ازبک و اغراض شییک خان بود. شییک خان و ازبک‌ها با این ذهنیت که شاه اسماعیل واقعاً قصد عقب‌نشینی دارد تصمیم گرفتند به ارتش در حال «عقب‌نشینی» دشمن شبیخون بزنند. آن‌ها به اردوگاه سوخته و رهاشده رسیدند و امیربیگ موصولو و ۳۰۰ سوار او را در انتظار خود یافتند. موصولو پس از یک رشته جنگ و گریز برق‌آسا تظاهر به عقب‌نشینی کرد. شییک خان و ارتش او فریب خوردند و آن‌ها را دنبال کردند. اما شاه اسماعیل دامی مرگبار گسترده بود.

شاه اسماعیل ارتش خود را به شکل نعل چیده بود و از موصولو خواست در تاریکی شب، در حالی که ازبک‌ها در پی او هستند، وارد محل تعیین شده شود. موصولو وظیفۀ خود را به بهترین نحو ممکن انجام داد: در تاریکی شب ازبک‌های بی‌خبر را یگراست به کمینگاه هدایت کرد.^(۶۹) سربازان شاه اسماعیل مجهز به مشعل‌های روغن‌سوز بودند؛ این مشعل‌ها همزمان درست هنگامی که طبل‌ها و شیپورهای جنگی پیام نابودی خود را سر دادند افروخته شد. سواره‌نظام شاه اسماعیل شییک خان و ازبک‌ها را در میان گرفت. شاه اسماعیل در این جنگ با شمشیر برافراشته تعداد زیادی از ازبک‌ها را کشت و خیلی زود شییک خان را که در حال گریز بود به چنگ آورد و هلاک کرد. کل تلفات ازبک‌ها حدود ۱۰,۰۰۰ تن بود.^(۷۰) شاه اسماعیل پس از جنگ از کاسۀ سر شییک خان که به شکل جامی جواهرنشان تزیین شده بود برای نوشیدن استفاده می‌کرد. روایت‌هایی نیز در دست است که شاه اسماعیل دست‌ها و پاهای قطع‌شده شییک خان را برای نشان دادن خاتمۀ تهدید ازبک‌ها نزد حکام محلی فرستاد.

هنگامی که شاه اسماعیل شییک خان را در هم شکست و مرو را تسخیر کرد، خدیجه خانم